

بیع شرط، ساز و کاری مشروع برای رهن مستغلات*

دکتر حسین صابری

دانشیار دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی

E-mail: saberi@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

نوشتار حاضر، با عنایت به ضرورت بررسی رهن مستغلات و تصحیح شیوه موجود در جامعه، بیع شرط را به عنوان یکی از ساز و کارهای مشروع چنین رهنی که به هدف استرباح و نیز حلیت استیفای منافع صورت می‌پذیرد بررسی کرده است. مولف، پس از تعریف لغوی «بیع الخيار» - که در ادبیات کهن فقهی ما به جای آنچه امروزه آن را بیع شرط می‌نامند به کار می‌رفته- با اشاره به تحول معنایی این ادبیات از بیع خيار به بیع شرط، از روشهای تصور شرط خيار و رد ثمن سخن به میان آورده، و آن گاه اشکالهای وارد بر این مقوله و سپس ادله صحت و جواز بیع خيار را فراروی نهاد، و در ادامه با نگاهی گذرا به مقوله بیع وفاء در فقه اهل سنت کوشیده است راهی به انطباق این دو مفهوم بر یکدیگر بیابد، و از این رهگذر این برداشت را بر کرسی داوری نشانند که بیع شرط می‌تواند به عنوان ساز و کاری جایگزین برای آنچه امروزه در عرف به نام رهن مستغلات انجام می‌گیرد مورد توجه واقع شود.

کلید واژه‌ها: بیع خيار، بیع شرط، بیع وفاء، بیع طاعت، رهن معاد، رد ثمن، استرداد بیع.

* تاریخ وصول: ۱۳۸۴/۸/۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۵/۲/۲۶.

درآمد

اگر شما در پی استیفای منافع یک خانه باشید، یا بخواهید در ازای قرار دادن خانه خود در اختیار دیگران نقدینگی‌ای حاصل آورید معمولاً شما را به قرض‌الحسنه و در کنار آن یک اجاره پایین‌تر از حد متداول راهنمایی می‌کنند، و این در حالی است که آنچه در عمل انجام می‌پذیرد واقعاً نه قرض‌الحسنه است و نه اجاره. هر چند بررسی این مقوله خود جستاری مستقل می‌طلبد، اما در مطاوی متون و منابع فقه، ساز و کاری به چشم می‌خورد که دست کم می‌تواند جایگزین روش معمولی قرض‌الحسنه و اجاره شود، و اجازه دهد کسی که نیازمند نقدینگی است نقدینگی مورد نیاز خود را به چنگ آورد، چونان که در برابر، این امکان را به صاحب نقدینگی دهد که در برابر اعطای نقدینگی از منافع عین بهره جوید. آنچه در متون فقهی بدین عنوان مورد بحث قرار گرفته ساز و کاری است که نام بیع خیار را بر آن نهاده‌اند و گاه نیز آن را با نام بیع شرط و بیع خیاری خوانده‌اند (برای نمونه بنگرید به: خوبی، مصباح الفقاهه، ۵/۲۹۵).

ماهیت این عقد چیست و چگونه می‌توان با آن تعامل کرد؟ آیا این عقد می‌تواند برابر نهاده همان عقدی باشد که در نزد اهل سنت با عناوینی چون بیع وفاء و بیع طاعت یاد شده، و گاه نیز آن را رهن معاد خوانده‌اند؟ و آیا این عقد می‌تواند ساز و کاری جایگزین برای رهن فعلی متداول در جامعه به دست‌دهد؟ این مسئله‌ای است که در جستار حاضر بررسی می‌شود.

بررسی معنایی بیع الخیار تا بیع شرط

اصطلاح «بیع الخیار» در احادیث و نیز منابع، به معنای اولیه یعنی بیع مشتمل بر خیار به کار رفته است، بی آنکه به معنای ویژه یا اصطلاح خاصی درباره آن نظر باشد. برای نمونه، در حدیث آمده است که فرمود: «المتبايعان بالخيار ما لم يفتقا الايبع الخيار»^۱،

۱. این حدیث، بیشتر در منابع حدیثی اهل سنت آمده است که از آن جمله می‌توان به منابع زیر اشاره کرد: سنن البیهقی الکبری، ۲۶۷/۵، «باب المتبايعان بالخيار ما لم يفتقا»، سنن ابی داود، ۳/۲۷۲/۳، نسائی، السنن الکبری،

یا فرمود: «البیعان بالخیار مالم یفترقا»^۱ چنان که ظاهر این احادیث نشان می‌دهد در این موارد «بیع الخیار» تنها به معنای بیع مشتمل بر خیار است.^۲

هر چند در منابع، از سه گونه بیع خیار یاد شده است، اما به نظر می‌رسد عمدتاً مفهوم بیع خیار را ناظر به یکی از این انواع سه گانه دانسته و به همین لحاظ تعریف کرده‌اند. شیخ طوسی، بیع خیار را از دیدگاه امامیه دارای سه نوع می‌داند: خیار مجلس، یعنی اینکه هر یک از طرفها تا زمانی که از همدیگر جدا نشده‌اند حق فسخ عقد را دارد؛ دو اینکه در حال عقد شرط کنند که پس از انعقاد بیع، خیار شرط میانشان وجود نداشته باشد؛ سه اینکه در حال عقد مدت زمان مشخصی را قرار دهند که در این مدت هر دو طرف حق خیار داشته باشند. در چنین صورتی عقد منعقد می‌شود، و هر دو طرف در مدت زمان یاد شده حق خیار دارند، مگر اینکه پس از عقد آن را بر خود لازم سازند (طوسی، الخلاف، ۹/۳؛ همو، المبسوط، ۷۸/۲). قاضی ابن براج نیز همین دسته‌بندی سه گانه را آورده، با این تفاوت که نوع سوم را قابل جریان در بیع حیوان ندانسته است (۳۵۲/۱۰).

ابن ادریس نیز از همین دسته‌بندی سه گانه یاد کرده است (۲۴۳/۲). علی بن محمد قمی نیز همین دسته‌بندی سه گانه را آورده است (ص ۲۵۶).

اما به رغم این دسته‌بندی سه گانه، آنچه برای اصطلاح بیع الخیار تداول یافته و

۴/۶۰۵۶/۷ و پس از آن: همو، المجتبی، ۲۴۸/۷ و ۲۵۱؛ مستند احمد، ۱۵۶/۱ ۳۹۳ و پس از آن: التمهید، ۸/۱۴. ناگفته نماند که سید مرتضی (النصاریات، ۳۶۶)، شیخ طوسی (الخلاف، ۸۳ و ۱۰۹)، ابن زهره (غنیة النزوع، ۲۱۷)، علی بن محمد قمی (جامع الخلاف و الوقای، ۲۵۵)، علامه حلی (مختلف الشیعه، ۶۳/۵ و التذکره، ۴۹۵/۱) و شهید (الدروس، ۲۶۵/۳) نیز همین حدیث را نقل و بدان استناد کرده‌اند.

۱. این حدیث نیز در منابع حدیث اهل سنت آمده است. برای نمونه بنگرید به: صحیح مسلم، ۱۱۴۳؛ صحیح البخاری، ۷۳۲/۲ و پس از آن؛ الممتقی، ۱۵۷/۱؛ صحیح ابن حبان، ۲۶۸/۱۱ و پس از آن؛ المستدرک علی الصحیحین، ۱۹/۲؛ سنن الترمذی، ۵۴۷/۳ و پس از آن؛ سنن البیهقی الکبری، ۲۶۹/۵ و پس از آن؛ سنن ابی داود، ۲۷۳/۳؛ نسائی، السنن الکبری، ۵/۴ و پس از آن؛ همو، المجتبی، ۲۴۴/۷ و پس از آن؛ سنن ابن ماجه، ۷۳۶/۲ و منابعی دیگر.

۲. گواه این برداشت را در متون مختلف می‌توان دید. برای نمونه شیخ طوسی از ابوحنیفه و مالک نقل می‌کند که گفته‌اند: «بیع خیار هر بیعی است که در آن خیار شرط شده باشد» (الخلاف، ۹/۳). شهید نیز بیع خیار را به‌خیار شرط معنا کرده است (الدروس، ۲۶۵/۳). خونی نیز بدین تصریح کرده است که بیع خیار به معنای بیع مشتمل بر خیار است (مصباح الفقاهه، ۲۵۶/۴).

از متقدمان به متاخران رسیده، تنها یکی از انواع سه گانه پیش گفته یعنی همان نوع سوم است. از این رو، منابع کهن و منابع جدید فقه تعریف واحدی برای بیع الخیار به دست داده‌اند، برای نمونه، علامه در *تذکره* (۵۲۱/۱) پس از بیان اینکه از دیدگاه امامیه بیع الخیار جایز است آن را چنین تعریف می‌کند: «عبارت است از اینکه کسی ملکی یا چیزی را به کسی بفروشد و برای خود مدتی، یک سال یا بیشتر و یا کمتر، خیار قرار دهد، بدین معنا که هرگاه در طی این مدت ثمن را به خریدار بازگرداند خود سزاوارتر به بیع باشد، و چنانچه در طی این مدت ثمن را بازنگرداند خیار وی ساقط شود و بیع برای خریدار لازم گردد»^۱.

همین تعریف با تفاوت‌هایی اندک در منابع متأخر نیز آمده است. برای نمونه، شیخ انصاری بیع الخیار، را این گونه تعریف می‌کند: «بیع خیار عبارت است از آنکه شخص چیزی را بفروشد و برای خود تا زمانی شرط خیار قرار دهد، بر این مبنا که بتواند در این مدت ثمن را به خریدار بازگرداند و بیع را باز پس گیرد» (۱۲۷/۵). متاخران نیز همین تعریف را نقل و یا تکرار کرده‌اند و یا تعریفی مشابه از آن به دست داده‌اند، با این تفاوت که در منابع دوره‌های اخیر به تدریج اصطلاح «بیع شرط الخیار» نیز به همین معنا به کار رفته،^۲ و سپس در منابع فارسی^۳ و نیز در متون قانونی^۴ جای خود را به واژه «بیع شرط» داده است، از این رو، در نوشتار حاضر، آنجا که سخن از منابع کهن است با همان تعبیر بیع خیار، و آنجا که سخن از منابع جدید است، با تعبیر بیع شرط به

۱. ناگفته نماند، علامه در یکی دیگر از آثار خود به تعریفی دیگر از همین بیع الخیار می‌پردازد که هر چند ظاهری متفاوت با تعریف پیشین دارد اما - چنان که در ادامه نوشتار بدین مطلب خواهیم پرداخت - گواه روشنی بر این است که بیع خیار همان رهن دادن ملک بوده است (ر.ک: *مختلف الشیعه* ۴۲۷/۵).
 ۲. برای نمونه، بنگرید به: یزدی، *العروة*، ۲۸۴/۴؛ حائری، *الخمس*، ۲۲۸؛ خمینی، *الخمس*، ۲۴۵/۱؛ روحانی، *فقه الصادق*، ۳۹۷/۷.

۳. برای نمونه میرزای قمی در جامع الشتات در موارد فراوانی اصطلاح بیع شرط و در موارد اندکی بیع خیار را به کار گرفته است. برای نمونه بنگرید به: *جامع الشتات*، ۹/۲، ۱۳، ۳۱، ۶۴، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶ و ۴۶۷ و نیز ج ۳، ص ۳۸.

۴. برای نمونه قانون مدنی واژه بیع شرط را برگزیده است و در فصل دوم از مباحث بیع ماده ۴۵۸ و پس از آن به مقررات مربوط به این عقد پرداخته است.

تعقیب بحث پرداخته می شود و پوشیده نیست که مقصود نگارنده از این دو اصطلاح یک چیز است.^۱

گونه‌های قابل تصور شرط خیار

در برخی از منابع کهن شیعی، پس از تعریف و در کنار ادله جواز، از شرط خیار برای بیع سخن به میان آمده است، چونان که محقق حلی از دو صورت زیر یاد می‌کند: یکی اینکه فروشنده، همه مدت را ظرف خیار قرار دهد؛ و دیگری اینکه برای رد ثمن و استرداد مبیع وقت خاصی را معین کند، به گونه‌ای که فسخ تنها همان وقت امکان‌پذیر باشد (بنگرید به: *الرسائل التسع*، ص ۳۰۴).

اما در منابع متأخرتر به این تصویر تنوع بیشتری داده شده و مسئله شقوق و انواع متفاوتی یافته و در این چهارچوب تحلیلهایی متفاوت ارائه شده است. یکی از نخستین تحلیل‌ها، تحلیل شیخ انصاری در کتاب *مکاسب* (ج ۱۲۹/۵ و پس از آن) است. شیخ در آنجا لحاظ کردن رد ثمن در خیار را به پنج وجه قابل تصور می‌داند:

یک اینکه رد ثمن قید خیار بز وجه تعلیق یا توقیت باشد. در چنین صورتی همیشه خیار، منفصل از عقد است و قبل از فرا رسیدن وقت خیار وجود ندارد.

دو اینکه رد ثمن قید فسخ باشد، بدین معنا که صاحب شرط در جزء جزء زمان تا پایان مهلت مقرر حق فسخ داشته باشد.

سه اینکه رد ثمن، فسخ عملی عقد بیع، و هدف از آن تملیک مجدد ثمن به خریدار باشد، تا از این رهگذر بتواند مبیع را از او تملک کند.

چهار اینکه رد ثمن، قید انفساخ عقد باشد؛ بدین ترتیب، ثبوت خیار بدان بازمی‌گردد که صاحب خیار مسلط بر سبب انفساخ است نه بر مباشرت فسخ.

پنج اینکه رد ثمن، شرط وجوب اقاله بر خریدار باشد، بدین معنا که خریدار

۱. برای نمونه بنگرید به: خونی، *مصباح الفقاهة*، ۲۵۶/۴؛ همو، *کتاب الاجارة*، ص ۴۶۷؛ روحانی، *المرتقی*، ۲۴۴/۱ به نقل از شیخ انصاری؛ همو، *فقه الصادق*، ۱۳۸/۱۷؛ همو، *منهاج الفقاهة*، ۳۵۵/۵؛ سبحانی، *نخبة الازهار*، ص ۱۴۳.

ملتزم شود در صورتی که فروشنده ثمن را بدهد او بیع سابق را اقاله کند. از دیدگاه شیخ انصاری اشتراط به هر یک از وجوه پنج‌گانه مگر وجه چهارم درست است، هر چند ممکن است این دیدگاه با اشکال مواجه شود (برای آگاهی بیشتر درباره این اشکال بنگرید به: ۵۹/۶ و ۶۰).

اما شارح دیدگاه شیخ انصاری از این دسته‌بندی عدول کرده و صورتهای دیگری برای اعتبار رد ثمن در حصول خیار فراروی نهاده است. از دیدگاه محقق اصفهانی، صور زیر در خصوص لحاظ کردن رد ثمن در بیع خیار قایل تصور است:

۱ - اینکه فروشنده بر مشتری حق حل عقد را شرط کند معلق بر رد ثمن یا موقت به زمان رد ثمن. تفاوت این دو صورت نیز در این است که در صورت اخیر عقد در مقام اثبات معلق نیست و در صورت نخست محذور تعلیق عقد، و در صورت اخیر نیز محذور جهالت مدت خیار وجود دارد.

البته از دیدگاه اصفهانی هر یک از این دو محذور پاسخ دارد. پاسخ محذور نخست این است که آنچه در تعلیق ممنوع است تعلیق در عقود و به طور مشخص تعلیق در بیع است، نه تعلیق در خیار. از محذور دوم نیز چنین پاسخ داده می‌شود که از دیدگاه کسانی که به بیع با شرط خیار معتقد هستند «مدت» به‌طور مشخص تعیین می‌شود، و مثلاً برای سرسال یک روز کمتر یا بیشتر قرارداد می‌کنند.

۲ - اینکه فروشنده از همان هنگام عقد، بر مشتری شرط حق خیار کند ولی این خیار متعلق به فسخ، به هنگام رد ثمن باشد. در این صورت رد ثمن قید فسخ است، نه قید نفس حق فسخ. بدین سان شرط رد، به شرط مطلق خیار و شرط اعمال خیار هنگام رد ثمن منحل می‌شود و این هر دو شرط، مشروع هستند.

۳ - اینکه فروشنده بر خریدار شرط، حق خیار کند و این شرط متعلق به فسخ به رد ثمن باشد. در چنین صورتی رد ثمن وسیله فسخ است نه قید آن.

۴ - اینکه فروشنده بر خریدار، انفساخ عقد در هنگام رد ثمن را شرط کند که در

این صورت شرط از مقوله شرط نتیجه است.

۵ - اینکه فروشنده بر خریدار شرط کند که در صورت ارجاع ثمن، وی بیع را اقاله کند، این شرط از قبیل شرط انجام هر فعل مشروع دیگری است و به شرط خیار هیچ ربطی ندارد.

۶ - اینکه فروشنده بر خریدار شرط کند که با رد ثمن، خریدار مبیع را به او تملیک کند یا با رد ثمن، ملکیت مبیع برای او حاصل آید. این هر دو شرط نیز جایز هستند، چرا که شرط معاوضه جدید یا نتیجه یک معاوضه جدید به شمار می‌روند.^۱ در میان معاصران نیز همین وجوه با اندکی کاستی و فزونی یا جابه‌جایی مطرح شده است. برای نمونه، امام خمینی در کتاب *البیع* (۲۲۲/۴) و پس از آن انواع قابل تصور خیار در عقد را تحلیل می‌کند. این انواع به شرح زیر است:

۱ - اینکه «رد» قید خیار باشد بدان معنا که خیار مقتید به رد ثمن لحاظ گردد، بی آنکه تعلیق یا توقیتی در میان باشد. امام این گونه از تصور خیار را فاقد اشکال می‌داند، از آن روی که نه مشتمل بر تعلیق است و نه مشتمل بر جهالت در جعل یا مجعول.

۲ - اینکه خیار معلق بر رد ثمن در وقتی که در ضمن قرارداد مشخص کرده‌اند قرار داده شود تا در نتیجه خیار پس از تحقق معلق علیه یا فرا رسیدن آن وقت مشخص تحقق یابد.

بر این فرض دو اشکال ممکن است وارد شود: یکی اشکال تعلیق که از دیدگاه امام خمینی دفع آن سهل است، چرا که نه بر بطلان تعلیق از دیدگاه شرع دلیلی داریم و نه عقل آن را ممتنع می‌داند. اما اشکال دیگر مسئله غرر و جهالت در شروط است، اگر به جریان آن در شروط به‌ویژه شروط ضمن عقد بیع معتقد باشیم. از دیدگاه امام خمینی این اشکال به هر تقدیر وجود دارد و پاسخی هم که از آن داده شده است، کفایت نمی‌کند.^۲

۱. ر.ک: حاشیه المکاسب، ۱۸۹/۴ - ۱۹۱.

۲. امام خمینی در این باره چنین آورده است: «اینکه گفته شده است جهالت به سبب تعیین مدت از میان می‌رود، آن چنان که میان مردم متعارف است که این مدت را یک سال تعیین می‌کنند و در راس سال یک روز کمتر یا

۳ - اینکه رد نه قید خیار، بلکه قید فسخ تصور شود. از دیدگاه امام خمینی، اگر این بدان معنا باشد که شخص جز به رد ثمن حق فسخ ندارد، صورت باطلی است؛ زیرا خیار خود به معنای حق فسخ است و از این رو نمی‌توان از سویی آن را مطلق فرض کرد، و از سویی مقید به قید رد دانست. اما اگر بدان معنا باشد که شرط شود شخص از اعمال فسخ تا آن زمان پرهیز کند این صورت وجهی از صحت خواهد داشت، با این تفاوت که چنانچه فروشنده از این شرط تخلف، و قبل از رد ثمن بیع را فسخ کند نفوذ و عدم نفوذ این فسخ محل بحث خواهد بود.

۴ - اینکه بر خریدار شرط شود، بازگرداندن ثمن از سوی فروشنده فسخ عملی بیع باشد. این خود بر دو گونه تصور می‌شود:

ا - اشتراط ایقاع و انشای فسخ به رد، نظیر معاملات در بیع. این وجه هیچ منعی ندارد و تنها لازم است فروشنده در رد ثمن فسخ را اراده کند.

ب - اشتراط وقوع فسخ به رد، بدین معنا که رد به واسطه شرط سبب فسخ شود، هر چند شخص در هنگام رد، فسخ را اراده نکرده باشد. صحت این وجه مبتنی بر آن است که دلیل شرط را برای اثبات سببیت آنچه شرعاً و عرفاً سبب نیست کافی بدانیم.

۵ - اینکه فروشنده بر خریدار شرط کند که در هنگام رد ثمن عقد منفسخ شود؛ چنین اشتراطی از قبیل شرط نتیجه است. امام خمینی این صورت را فاقد اشکال می‌داند و اشکال شیخ انصاری در این زمینه را نیز پاسخ می‌گوید.^۱ از دیدگاه امام خمینی پاسخ این اشکال آن است که انفساخ همانند طلاق سبب خاصی ندارد، تا چیزی

بیشتر ثمن را بازمی‌گردانند، این گرفتار اشکالی آشکار است؛ چه، اگر مقصود آن باشد که خیار معلق بر رد در سرسالی با اختلاف زمانی اندکی است این از محل بحث خارج خواهد بود، زیرا فرض بحث آن است که خیار معلق بر رد ثمن در هر وقتی از مجموع وقت مشخص شده در حین عقد فرض شده است. عمل خارجی یعنی اینکه معمولاً در اواخر وقت ثمن را باز می‌گردانند این به مقام تحدید و توقیت ربطی ندارد. اگر هم مقصود آن باشد که تحدید به سال موجب خروج از غرر است این نیز پذیرفته نمی‌شود، زیرا آنچه جعل شده خیاری است معلق بر امری مجهول در ظرف یکسال یا بیشتر از آن، و این نمی‌تواند غرر را نسبت به معلق علیه برطرف کند (ر.ک: کتاب البیع، ۲۲۳/۴ و ۲۲۴).

۱ - شیخ انصاری صورت اخیر را به عنوان وجه چهارم مطرح کرده و این اشکال را بر آن مقدمتاً وارد آورده که وجه اخیر مستلزم انفساخ بنفسه بدون انشاء عملی یا قولی است و در مخالفت با مشروع یعنی اینکه مسببات بر اسباب ویژه خود توقف دارند با انعقاد بنفسه عقود همانندی می‌کند (ر.ک: کتاب المعاسب، ۱۳۱/۵).

دیگر چون شرط نتواند جایگزین آن شود، بلکه از دیدگاه امام، خود شرط انفساخ، - همان گونه که در سایر شروط نتیجه نیز می‌توان گفت - سبب انفساخ است و تحقق این شرط خود به خود انفساخ را اقتضا می‌کند و هیچ محذوری نیز در این نیست (بنگرید به: ۲۲۵/۴).

۶ - این که اقاله، بیع جدید یا نقل مبیع به فروشنده در هنگام رد ثمن شرط شود. امام درباره این صورت نظر خاصی ارائه نمی‌دهد و به همین یادآوری بسنده می‌کند که از مجموع «صورت‌های پیش‌گفته برخی به بیع خیار مربوط می‌شود و برخی نیز بدان مربوط نمی‌شود و استطراداً ذکر شده است» (۲۲۵/۴ و ۲۲۶).

در میان متاخران، آیت‌الله خوئی نیز از کسانی است که به تصویر انواع اشراط

ردپرداخته و تنها پنج وجه را آورده است:

۱ - اینکه خیار معلق به رد ثمن باشد.

۲ - اینکه ثمن قید فسخ باشد.

۳ - اینکه روذ ثمن فسخ عملی عقد باشد.

۴ - اینکه رد ثمن قید انفساخ عقد باشد.

۵ - اینکه رد ثمن شرط وجوب اقاله بر خریدار باشد.

از دیدگاه آیت‌الله خوئی صورتهای دوم، سوم و چهارم در واقع گونه‌ای متمایز از نوع نخست تلقی نمی‌شوند و به همان باز می‌گردند، و از این روی، تنها دو نوع صورت برای اعتبار رد ثمن و دخالت آن در فسخ عقد وجود دارد: یکی اینکه خیار منوط به رد ثمن باشد، بدین معنا که فروشنده حق داشته باشد هرگاه بخواهد ثمن را باز گرداند و مبیع را باز پس گیرد؛ و دیگری آنکه بر خریدار به نحو شرط نتیجه شرط شود که چون فروشنده ثمن را بازگرداند او نیز عقد را اقاله کند. در نتیجه، اگر خریدار اقاله کرد مقصود حاصل است، وگرنه فروشنده از خیار تخلف شرط استفاده می‌کند و با

استناد به آن، عقد، خود به خود فسخ می‌شود.^۱

بیع شرط، صحت یا بطلان

همان گونه که از صورتهای فوق به ویژه صوری که در تقریر امام خمینی آمده آمده پیداست در این موارد به نوعی رایحه غرر و جهالت یا تعلیق به مشام می‌رسد، و این خود سبب شده است که طرفداران بطلان چنین عقدی، به همین وجوه در اثبات بطلان تمسک کنند و طرفداران صحت نیز همین امر را مقتضی بحث از ادله صحت بیع خیار بدانند. برای نمونه، رعینی از این سخن به میان می‌آورد که اگر بیع خیار باطل باشد یک احتمال آن است که این بطلان به اشتراط مدت زمان طولانی باز گردد (۳۱۲/۶). یا از مالک نقل شده است که مدت خیار در بیع خیار را بسته به موضوع و مبیع تعیین کرده، و برای نمونه این مدت را در جامه دو روز، در مرکب یک روز و در خانه یک ماه یا کمتر از آن دانسته است تا در این مدت مبیع آزموده شود. اما افزون بر این مدت «هیچ‌خیری ندارد، زیرا غرر است» (ابن حزم، ۳۷۱/۸؛ ابن رشد، ۱۶۹/۲). ابن رشد نیز می‌گوید دلیل کسانی که از بیع خیار منع کرده‌اند آن است که چنین بیعی غرر است و از سویی اصل در معاملات لزوم است (۱۶۹/۲).

ناگفته نماند هر چند مقصود این رشد از بیع الخیار مفهوم لغوی آن و شامل هر بیعی است که مشتمل بر نوعی خیار باشد، اما اطلاق این واژه، بیع الخیار یا بیع شرط را با مفهومی که موضوع این مقاله است در بر می‌گیرد.

بر این پایه اگر به نوعی ثابت شود که آنچه در بیع خیار رخ می‌دهد موجب غرر نیست و یا ثابت شود که به دلایل شرعی منع غرر در این مورد تخصیص خورده است، این خود معتقدان به جواز را کفایت خواهد کرد. درست از همین رو، ابن رشد پس از یاد کردن از دلیل مخالفان، از این سخن به میان می‌آورد که رخصت بیع خیار همانند

۱. ر.ک: مصباح الفقاهه، ۲۵۷/۴ - ۲۵۹. ناگفته نماند در میان تقریرهایی که متاخران به دست داده‌اند تقریر روحانی نیز قابل توجه است. بنگرید به: فقه الصادق، ج ۱۴۱/۱۷ و پس از آن.

سایر رخصتهای شرعی و از قبیل استثنای بیع عربیه از مزایه و حرمت آن است (۱۷۰/۲). امام خمینی نیز با عنایت به همین نکته اشکال غرر را وارد می‌داند و از این رو، لازم می‌داند که ادله خاصی بر جواز جسته شود. متن سخن امام خمینی در این باره پس از بیان صور اشتراط رد چنین است: «اشکال غرر و جهالت در بیشتر صورتها وارد می‌آید و آنچه نیز مشتمل بر غرر باشد بر پایه قواعد باطل است و از این رو، باید در صحت آن دلیلی از اجماع یا اخبار خاص جست» (۲۲۶/۴).

شاید همین علت باعث شده است که از دیر باز به رغم تسالم شیعه^۱ بر صحت بیع خیار به ادله آن نیز توجه شود.

ادله صحت

عمده ادله‌ای که بر صحت و جواز بیع خیار به مفهوم خاص^۲ واژه بدانها استناد کرده‌اند چنین است:

۱ - اجماع یا اتفاق نظر عالمان. این اتفاق نظر یا اجماع عمدتاً از تذکره نقل می‌شود، هر چند در تذکره (۵۲۱/۱) تنها این عبارت به چشم می‌خورد که فرموده است: «بیع خیار از دیدگاه ما جایز است»، اما به هر روی این اجماع را از اثر یادشده نقل کرده‌اند.^۲ برخی هم از این اجماع با عنوان عدم خلاف یاد کرده^۳ و برخی نیز از آن با عنوان تسالم فقها سخن به میان آورده‌اند.^۴

۲ - عموماً بیع، چونان که در این خصوص به آیات «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۵ و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۶ استناد شده است. برای نمونه، در کتاب تذکره

۱. خوئی در مصباح الفقاهه، ۲۵۶/۴؛ تسالم بین فقها را بر این مسئله از دلایلی می‌داند که برای مشروعیت آن پسندیده می‌کند.

۲. برای نمونه بنگرید به: مجمع الفائدة والبرهان، ۳۹۹/۸.

۳. برای نمونه بنگرید به: مختلف الشیعه، ۴۲۷/۵.

۴. برای نمونه بنگرید به: مصباح الفقاهه، ۲۵۶/۴ و ۲۵۷.

۵. نساء / ۲۹؛ مگر آن که داد و ستدی با تراضی شما انجام گرفته باشد.

۶. بقره / ۲۵۷؛ خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانده است.

(۵۲۱/۱) صریحاً از این دو آیه یاد کرده و علی بن محمد قمی نیز در *جامع الخلاف و الوفاق* (ص ۲۵۶) از این سخن به میان آورده که دلیل ما بر صحت بیع مشروط به خیار، ظاهر قرآن و دلالت اصل است. مقدس اردبیلی نیز در *مجمع الفائدة والبرهان* (۳۹۹/۸) به عموم «اوفوا» استناد جسته است. اما در میان متأخران کمتر از این آیه‌ها سخن به میان آمده و چونان که خواهید خواند بیش از هر چیز به روایات استناد شده است.

۳ - قاعده شریعت یا عموماً شروط: در میان متقدمان علامه، به این دلیل استناد جسته و یکی از دلایل را روایت «المسلمون عند شروطهم» دانسته است (*التذکره*، ۵۲۱/۱). علی بن محمد قمی نیز به روایتهای «المؤمنون عند شروطهم» و «الشرط جائز بین المسلمین ما لم یمنع منه کتاب ولا سنة»^۲ استناد جسته است (۲۵۶). محقق اردبیلی نیز از قاعده المسلمون عند شروطهم یاد کرده است. (۳۹۹/۸). در میان متأخران نیز استناد به این دلیل دیده می‌شود، چنان که شیخ انصاری یکی از دلایل را عموماً باب شرط می‌داند (۱۲۷/۵) و بدان عموماً ارجاع می‌دهد.^۳ معاصران نیز به همین امر توجه داشته‌اند، چنان که مرحوم خوئی یکی از ادله مشروعیت بیع خیار را ادله مستفیض حاکی از این امر می‌داند، که مومنان به شروط خود مواخذ هستند (*مصباح الفقاهة*، ۲۵۷/۴). روحانی نیز عموماً دال بر نفوذ شرط را از دلایل صحت می‌داند (*المرتقی*، ۲۴۴/۱).

۴ - ادله خاص: هنگامی که از ادله خاص سخن به میان می‌آید عمدتاً چهار

۱. این روایت در منابع مختلف اهل سنت آمده است. برای نمونه بنگرید به: *صحیح البخاری*، ۷۹۴/۲؛ *المستدرک علی الصحیحین*، ۵۷/۲؛ *سنن البیهقی الکبری*، ۷۹/۶ و ۲۴۹/۷؛ *سنن الدارقطنی*، ۲۷/۳؛ *شرح معانی الآثار*، ۹۰/۴ و ۹۴؛ *المعجم الکبیر*، ۲۷۵/۴؛ *شعب الایمان*، ۷۵/۴؛ *فتح الباری*، ۴۵۱/۴ و ۴۵۲؛ *التمهید*، ۱۷۰/۱۸؛ *قیض القدیر*، ۲۷۲/۶.

۲. حدیث را بنگرید در *عوالی اللالی*، ۲۲۵/۳؛ *بحار الانوار*، ۶۶۰/۳۰.

۳. شیخ انصاری این عموماً را در آغاز بحث خیار شرط از دلایلی چند و از آن جمله از روایت مستفیض «ان المسلمین عند شروطهم» یاد کرده است. ر.ک: *کتاب المکاسب*، ۱۱۱/۵ - ۱۱۳.

روایت به شرح زیر مطرح می‌شود:

۱ - روایت موثقه اسحاق بن عمار^۱ که متن آن چنین است: سمعت من یسأل ابا عبدالله (ع) یقول و قد سأله رجل مسلم احتاج الی بیع داره فمشی الی اخیه فقال له: ابیعک داری هذه ویكون لك احب الی من ان یكون لفیرك علی ان تشتتر لی انی اذا جئتک یضمنها الی سنة تردها علی قال: لا باس بهذا ان جاء بئمنها ردها علیه «قلت: ارأیت لو كان للدار غلته لمن یكون؟ قال: للمشتري الا ترى انها لو احترقت كانت من ماله؛ شنیدم کسی از امام صادق (ع) می‌پرسید و می‌گفت مرد مسلمانی نیازمند فروش سرای خود بوده و نزد برادر خویش رفته و به او گفته است: سرای خود را به تو می‌فروشم و این کار برای من دوست داشتنی‌تر است تا آن که نزد کسی دیگر باشد، مشروط به اینکه اگر بهای سرا را تا یک سال به تو بازگردانم سرا را به من بازگردانی. امام فرمود: اشکالی ندارد، اگر بهارا بیاورد خانه را به او بازگرداند. گفتم: اگر سرا محصولی داشته باشد این محصول از آن کیست؟ فرمود: خریدار. مگر نه آن است که اگر سرا بسوزد از مال من خریدار است؟^۲

۲ - روایت معاویه بن میسره^۳ که گفته است: «سمعت ابا الجارود یسأل ابا عبدالله (ع) عن رجل باع دارا له من رجل وکان بیته و بین الذی اشتري منه الدار خلطة فشرط انک ان اتیتی بمالی ما بین ثلاث سنین فالدار دارک فاتاه بماله قال: له شرطه قال له ابو الجارود: فان هذا الرجل قد اصاب فی هذا المال فی ثلاث سنین؟ قال: هو ماله و قال علیه السلام: ارأیت لو ان الدار احترقت من مال من كانت تکون الدار دارالمشتری؛ شنیدم

۱. در منابع زیر به این موثقه استناد شده است: محقق حلی، *الرسائل التسع*، ص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ مقدس اردبیلی، *مجمع الفائده والبرهان*، ۳۹۹/۸؛ کتاب *المکاسب*، ۱۲۷/۵؛ خمینی، کتاب *البیع*، ۲۲۶/۴ و ۲۲۷؛ مستند *تحریر الوسیله*، ۱۳۲/۲. *نخبة الازهار*، ۱۴۳ و روحانی، *المرتقی*، ۲۴۴/۱؛ همو، *فقه الصادق*، ۱۳۹/۱۷.
 ۲. حدیث در منابع شیعی آمده است. از آن جمله بنگرید به: *الکافی*، ۱۷۱/۵؛ ۱۰؛ من لا یحضره الفقیه، ۲۰۵/۳؛ *تهذیب الاحکام*، ۲۳۷/۹۶؛ *وسائل الشیعه*، ۱۹/۱۸؛ ۲۳۰۴۷.
 ۳. در منابع زیر بدین حدیث استناد شده است: خمینی، کتاب *البیع*، ۲۲۷/۴؛ کتاب *المکاسب*، ۱۲۸/۵؛ روحانی، *المرتقی*، ۲۴۴/۱ و ۲۴۵؛ همو، *فقه الصادق*، ۱۴۰/۱۷.

ابوجارود از امام صادق (ع) در این باره می‌پرسید که مردی خانه‌ای به کسی فروخته است. میان او و آن خریدار آمد و شدی بوده و از همین رو خریدار شرط گذارده است که چنانچه ظرف سه سال مال مرا بازگرداندی خانه از آن خود تو خواهد بود. آن مرد هم مال را باز پس آورده است. امام (ع) فرمود: شرط او نافذ است. ابوجارود گفت: اما آن مرد سه سال از این مال استفاده کرده است؟ فرمود: مال خود او بوده است پس فرمود: مگر نه آن است که اگر خانه می‌سوخت از مال چه کسی بود؟ خانه، خانه خریدار بوده است.^۱

۳ - صحیح سعید بن یسار^۲ که می‌گوید: «قلت لابی عبدالله (ع): انا نخالط اناساً من اهل السواد و غیرهم فنبیعهم و نریح علیهم فی العشرة اثنی عشر و ثلاثة عشر و نؤخر ذلك فیما بیننا و بین السنة و نحوها و یکتسب لنا رجل منهم علی داره او ارضه بذلك المال الذی فیہ الفضل الذی اخذنا شراء بانه باع و قبض الثمن منه فنعده ان هو جاء بالمال الی وقت بیننا و بینهم ان نرد علیه الشراء فان جاء الوقت ولم یأتنا بالدرهم فهون فماتری فی هذا الشراء؟ قال: اری انه لك ان لم یفعله وان جاء بالمال فرد علیه؛ به امام صادق (ع) گفتم: ما با کسانی از مردم سواد و نیز کسانی دیگر آمیزش داریم، ما به آنان می‌فروشیم و ده دوازده و ده سیزده از آنان سود می‌ستانیم و دریافت بها را از زمان داد و ستد خود تا یک سال یا همانند آن به تأخیر می‌اندازیم و مردی از آنان برای ما در برابر آن مال که مشتمل بر فزونی بوده و از ما در جریان خرید ستانده است می‌نویسد که خانه خویش را به ما فروخته و بهای آن را دریافت کرده است. ما در برابر به او وعده می‌دهیم که اگر در مدت زمانی که میان ماست آن مال را باز آورد ما نیز فروش خانه را به او باز گردانیم. اما اگر آن موعد فرا رسد و درهما را نیاورد آن خانه از آن ما می‌شود. درباره این خرید

۱. حدیث را بنگرید در: تهذیب الاحکام، ۷۸۰/۱۷۷/۷؛ وسائل الشیعه، ۲۳۰۴۹/۲۰/۱۸.

۲. در منابع زیر بدین حدیث استناد شده است: محقق حلی، الرسائل التسع، ص ۳۰۴؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۴۰۰/۸؛ کتاب المکاسب، ۱۲۸/۵ و ۱۲۹؛ خمینی، کتاب البیع، ۲۲۷/۴؛ روحانی، المرتقی، ۲۴۵/۱؛ همو، فقه الصادق، ۱۷/۱۳۹.

چه می‌فرماید؟ فرمود: بر این نظرم که اگر باز نیاورد آن خانه از آن توست و اگر مال را باز آورد خانه را به او باز گردان.^۱

۴ - از ابو جارود از امام ابو جعفر (ع) نقل شده که فرموده است: «ان بعث رجلا علی شرط فان اتاك بمالك والا فالبيع لك»؛ اگر بر شرطی چیزی از کسی خریدی اگر مال تو را آورد مبیع از آن خود اوست و گرنه بیع از آن توست.^۲

برخی این حدیث را ضعیف و بی ارتباط با بحث حاضر دانسته‌اند^۳ و از همین رو در منابع کمتر بدان استناد شده است.

تحلیل احادیث

از دیدگاه شیخ انصاری و با عنایت به تصویری که وی از انواع لحاظ رد ثمن در این خیار مطرح کرده و پیشتر در این نوشتار از نظر گذشت، روایت معاویة بن میسره حاکی از وجه چهارم است، و همین روایت وجه سوم را نیز بر می‌تابد؛ چونان که روایت سعید بن یسار و موثقة اسحاق بن عمار نیز به همین وجه چهارم اشاره می‌کنند. به روایت شیخ انصاری در کتاب ریاض، اخبار حاکی از عود مبیع به فروشنده به صرف رد ثمن به وجه سوم از وجوه پنج‌گانه تفسیر شده است (۱۲۹/۵ و ۱۳۰). از دیدگاه صاحب حاشیه بر مکاسب نیز روایتهای پیش‌گفته، یا از شرط اقاله یا از شرط تملیک جدید یا شرط انفساخ و یا ملکیت جدید در هنگام رد ثمن سخن به میان می‌آورد، بی آنکه خیار معلق بر رد تصور شده باشد (اصفهان، ۱۸۹/۴).

از دیدگاه نگارنده، صرف نظر از مذاقۀ ستودنی‌ای که در این تحلیل وجود دارد، آنچه با اهمیت‌تر از همه به نظر می‌رسد و کمتر بدان توجه شده این نکته است که، پرسشگری که از امام (ع) پرسیده دقیقاً به چه وضع عرفی‌ای نظر داشته است. این

۱. حدیث را بنگرید در: الکافی، ۱۴/۱۷۲/۵.

۲. کتاب المكاسب، ۱۲۹/۵؛ اصفهان، حاشیة المكاسب، ۱۸۶/۴۰ - ۱۸۹.

۳. حدیث را بنگرید در: تهذیب الاحکام، ۹۷/۲۳۷؛ وسائل الشیعه، ۲۳۰۴۶/۱۹/۱۸.

۴. برای نمونه بنگرید به: روحانی، فقه الصادق، ۱۴۰/۱۷.

نکته‌ای است که نگارنده تنها در یکی از منابعی که به تحلیل حدیث پرداخته‌اند اشاره‌ای بدان یافته است.

روحانی پس از پرداختن به وجوه پنج‌گانه‌ای که در صورت اعتبار و در خیار ارائه شده است و پس از طرح اشکالهایی که بر برخی از این وجوه شده است و نیز سپس از پاسخ تفصیلی به این اشکالها این گونه اظهار می‌دارد که «ثبوتاً در هیچ یک از وجوه اشکالی وجود ندارد» (المرتقی، ۱/۲۴۷). روحانی، در ادامه با اشاره به اینکه در مقام اثبات، عالمان در تحلیل مفاد احادیث سخنانی متفاوت ابراز داشته‌اند چنین می‌آورد: «آنچه به نظر ما می‌رسد این است که در متون پیش گفته، پرسشی که وجود دارد پرسش از صحت یا عدم صحت معامله‌ای است که میان مردم معروف بوده است، نه آنکه پرسش دربارهٔ معامله‌ای جدید باشد که عرفهای داد و ستد قصد ایجاد آن به گونه‌ای خاص را دارند. مقتضای این امر آن است که تعبیرهای وارد در سؤال لحاظ نشود و به جای آن بدانچه میان مردم متفاوت است توجه شود و متنی نیز بر پایهٔ آن تفسیر گردد. در چنین شرایطی، پس از آگاهی از اینکه سؤال کننده در سخن خود می‌خواسته است از معامله‌ای که در آن روزگار شناخته شده بوده است پرده بردارد متن سوال او ملاک عمل نیست. در این میان، آنچه ما میان مردم متداول می‌بینیم مردد میان احتمال سوم و چهارم (رد ثمن فسخ عملی است و رد قید انفساخ عقد است) می‌باشد، هر چند احتمال چهارم از این دو احتمال نزدیکتر به حقیقت است؛ چه، عرف بر این مبتنی است که به رد ثمن انفساخ حاصل می‌آید، بی آنکه بدین نکته توجه شود که فسخ انشاء شده است یا نه. به دیگر سخن، فروشنده صرفاً با بازگرداندن بها از خریدار می‌خواهد مال او را باز پس دهد. بر این پایه، ما خود را به پرداختن به آنچه بزرگان در مقام برداشت از متون پیش گفته اظهار داشته‌اند نیازمند نمی‌دانیم» (المرتقی، ۱/۲۴۷).

نگارندهٔ سطور حاضر نیز بر همین پایه ترجیح می‌دهد به جای پرداختن به دقایق هر یک از وجوه چند گانه در اعتبار رد ثمن، به واقعیت عرض این مسئله و تعیین

مصدق عرفی پرسشی که در میان بوده است پردازد. تأمل در روایتهای پیشین و به‌ویژه روایتهای اول تا سوم به خوبی نشان می‌دهد آنچه در میان بوده از این قرار است: کسی به پول نیاز دارد و برای تأمین این نیاز چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه چیزی را موقتاً از تصرف خود خارج کند بدان امید که در فردایی دیگر که مجدداً پولی را تأمین کند بتواند آن چیز را دوباره به تملک خویش درآورد. این قسمت در روایت اسحاق بن عمار که می‌گوید آن مرد پرسیده است «تکون لک احب الی من ان تکون لغیرک» خود گواهی بر این حقیقت است که فروشنده واقعا در نظر داشته است پس از مدتی دوباره آن بیع را به تملک درآورد، و از این رو بیع را با کسی انجام می‌دهد که به انفساخ بعدی‌اش اطمینان داشته باشد. در روایت سعید بن یسار نیز این بخش که می‌گوید «ویکتب لنا الرجال علی داره اوعلی ارضه بذلک المال الذی فیہ الفضل الذی اخذ منا شراء قد باع واخذ الثمن» نشان می‌دهد که اساساً از آغاز امر، سخن از خرید و فروش خانه یا باغ در میان بوده و صاحب خانه یا باغ برای تأمین بدهی خود یا خروج موقت از عهده مالی که از تاجر ستانده است خانه یا باغ خود را به عنوان مضمّن قلمداد می‌کند و اظهار می‌دارد ثمن را که همان مال مورد نیاز اوست تحویل گرفته است.

این نکته به خوبی ما را بدان راه می‌نماید که این بیع خیار دست کم در مصداق با آنچه نزد اهل سنت به عنوان رهن معاد شناخته شده است همخوانی دارد. در منابع اهل سنت عقدی به نام «بیع الوفاء» یا «بیع الطاعة» و یا «رهن معاد» مطرح شده که صورت آن همین صورت بیع خیار، بیع شرط یا بیع خیاری است. حصنکی در این باره آورده است: «صورت این بیع (یعنی بیع وفاء) آن است که فروشنده عین را مثلاً به هزار دینار به خریدار بفروشد، بر این شرط که چون ثمن را به او بازگرداند وی نیز عین را به فروشنده باز پس دهد. این داد و ستد را شافعیه رهن معاد نامیده‌اند، و در مصر بیع امانت و در شام بیع طاعت نامیده می‌شود» (۴۱۰/۵). ابن عابدین نیز در شرح همین مطلب به علت نام‌گذاری بیع الوفاء و نیز وجه سایر نامهای این عقد می‌پردازد و از آن

جمله بدین تصریح می‌کند که بیع وفاء را از آن روی بیع وفاء نامیده‌اند که مشتمل بر تعهد به وفای مشتری است، بدین ترتیب که چون فروشنده ثمن را باز پس دهد و نیز آن بیع را به وی بازگرداند. ابن عابدین چنین ادامه می‌دهد: «برخی از فقیهان نیز آن را بیع جایز نام کرده‌اند؛ شاید این تسمیه بر آن استوار است که این قرارداد بیعی صحیح به واسطه نیاز مردم به تخلص از رباست تا برای خریدار جایز شود که منافع میبع را استیفا کند. برخی نیز این قرارداد را بیع معامله نامیده‌اند و وجه این نام‌گذاری آن است که آنچه داد و ستد شده سود دین است و طلب‌کار عین را می‌خرد تا در برابر طلبی که دارد از عین انتفاع برد. صورت این داد و ستد نیز آن است که فروشنده به خریدار می‌گوید: در برابر بدهی‌ای که به تو دارم این عین را به تو می‌فروشم، بر این شرط که هرگاه بدهی خود را پرداختم عین از آن خودم باشد» (۴۰۸/۵).

صرف نظر از اختلاف نظری که نزد اهل سنت در ماهیت این عقد وجود دارد و اینکه آن را رهن، بیع صحیح یا بیع فاسد دانسته‌اند،^۱ و نیز صرف نظر از چند نظریه که در این باره نزد اهل سنت ابراز شده است،^۲ آنچه در این میان مهم به نظر می‌رسد اصل تبیین صورت مسئله است که به خوبی همانندی بیع الوفاء را با بیع خیار می‌رساند و از همین جا به خوبی می‌توان شباهت آن را با آنچه در عرف امروز جامعه ما نیز به عنوان رهن و اجاره وجود دارد و هدف از آن استیفای سود طلب‌کاری است دریافت. جالب آن است که در برخی از منابع بدین نکته تصریح شده که بیع وفاء نوعی احتیال بر رباست،^۳ و این احتیال به حکم ضرورت صحیح دانسته شده است.^۴ جالب‌تر آن است که در منبعی شیعی نیز صحت عقد بیع خیار از باب مصلحت دانسته شده است.^۵

۱. در این باره بنگرید به: البحر الرائق، ۱۱/۶ و القاموس الفقہی، ص ۳۸۴.

۲. در این باره بنگرید به: البحر الرائق، ۱۱/۶؛ فقه السنه، ۹۰/۳؛ معجم لفة الفقهاء، ۱۱۵ و ۵۰۷.

۳. برای نمونه بنگرید به: حاشیة رد المحتار، ۲۷/۵۰ و ۳۰۸/۶.

۴. بنگرید به: منبع پیشین، ۳۰۸/۶.

۵. بنگرید به: الرسائل التسع، ص ۳۰۴.

این همانندی هم در این نشانه‌ها، و هم در پرسش و پاسخ از عالمان رخ نموده است. در *الرسائل التسع* محقق حلی. (ص ۳۰۴ و پس از آن) چنین آمده است: نظر ایشان در این باره چیست که مردی ملکی را تا زمان مشخص به کسی دیگر فروخته و با او شرط کرده است که در روز پایان مهلت مقرر ثمن را به فروشنده بازگرداند و در چنین شرایطی بر خریدار لازم باشد که آن ملک را به فروشنده بازگرداند. آیا چنانچه خریدار قبل از فرارسیدن آن مهلت، ثمن را بازگرداند بر فروشنده لازم خواهد بود ثمن را بگیرد و ملک را باز پس دهد یا نه؟ و آیا این صورت همان بیع الوفاء است که در کتابها نوشته‌اند؟ و آیا میان آن و بیع خیار تفاوتی هست؟ و اگر خریدار بر فروشنده شرط کند که تا آخرین روز از مهلت مقرر آن ملک را بازنگرداند آیا این شرط صحیح است و بر فروشنده لازم است تا آن روز صبر کند؟

پاسخ: جایز است فروشنده مدتی را برای خیار فسخ و بازگرداندن ثمن شرط کند، به گونه‌ای که این مدت ظرف خیار باشد، و جایز است برای بازگرداندن ثمن و باز پس گرفتن مبیع وقت خاصی معین کند، به گونه‌ای که خیار تنها به همان وقت مشخص اختصاص داشته باشد. دلیل جواز قرض نخست آن است که این بیعی است که مصلحت طرفها بدان وابسته است و شرع هم از آن نهی نکرده و از این رو عمل به این شرط به هدف تحصیل آن مصلحت لازم است.»

محقق، در ادامه به روایت سعید بن یسار و اسحاق بن عمار استناد می‌کند و درباره صورت دوم نیز پس از تقریر مجدد صورت مسئله اظهار می‌دارد: «این نیز جایز است، زیرا شرطی است مباح که با مقتضای هیچ دلیلی نیز منافات ندارد، و از همین رو، از باب عمل به روایت نبوی «المومنون عند شروطهم» ثابت می‌شود.»

علامه حلی، صریحاً رهن معاد را همان بیع خیار می‌داند. او در آغاز از این جنید نقل می‌کند که گفته است: «از دیدگاه من اگر مرتهن بخواهد با رهن شرط بگذارد که در صورت تاخیر وی در ادای بدهی خود رهن را مالک شود نزدیک‌تر به احتیاط آن

است که به او بگوید: این بیع را به فلان قیمت به من بفروش و تو تا فلان وقت درباره آن اختیار داری و تا آن وقت مرا از ضمان آن نیز برکنار دار. پس چون این شرط را بگذارد و وقت موعود فرا رسد و راهن بدهی خود را نپردازد مرتبه نسبت به عین مرهون استحقاق پیدا می‌کند و آن داد و ستد که انجام داده است نافذ می‌شود. علامه پس از نقل این سخن تصریح می‌کند که این همان بیع‌خیار است و عالمان ما در صحت آن هیچ اختلافی ندارند (ر.ک: *مختلف الشیعه*، ۴۲۷/۵).

محقق اردبیلی نیز می‌گوید: جایز است فروشنده در عقد خود این شرط را منظور کند که حق داشته باشد هنگامی که ثمن را پس می‌دهد مبیع را باز پس گیرد... عکس این امر نیز جایز است... و حاصل مسئله بیع با شرط خیار برای فروشنده (- مثلاً) و فروده‌ای در این شرط خیار است یعنی همان رد ثمن، گویی که این بیع وفاست) (۴۰۱/۸).

در دوران نزدیک به عصر حاضر، در آثاری چون *جامع الشتات* نشانه‌های فراوانی از این یافت می‌شود از اینکه در آن روزگار فروش خانه به بیع شرط و آن گاه اجاره دادن همان خانه از سوی مشتری به فروشنده نخست روشی برای دستیابی به وجه نقد و به نوعی پرداخت سود آن بوده است. در کتاب یاد شده مسئله‌های ۱۲، ۱۷، ۳۱، ۵۱، ۸۵، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۵۰ و ۲۰۷ از جلد دوم و مسئله ۱۸ از جلد سوم به فروع مختلفی از این مبحث می‌پردازد و در تمامی این مسئله‌ها صحت عقد امری مفروض دانسته می‌شود. جالب این است که در آن روزگار داد و ستد که بدین هدف و بدین ترتیب انجام می‌پذیرفته به بهایی کمتر از بهای متعارف آن زمان بوده است.^۱

۱. برای نمونه در پاسخ مسئله ۸۵ (ج ۲، ص ۱۱۸) تصریح شده که «غالب این است که در بیع شرط، مسامحه می‌کنند و قیمت المثل مبیع به بیع شرط، تفاوتی دارد و با قیمت المثل بیع‌های دیگر. لازم است این معنی را منظور داشته باشند». در پاسخ مسئله ۱۲۸ (ج ۲، ص ۲۱۴) نیز آمده است: «غالب این است که در بیع شرط خیار ملک گران را به قیمت نازل بیع می‌کنند».

نکته دیگر هم این است که در آن روزگار خانه‌ای را که به بیع شرط می‌فروختند مجدد از سوی خریدار به خود بایع اجاره داده می‌شد و بدین ترتیب شخص عملاً به نقدینگی دست می‌یافت و به نوعی سود آن را نیز می‌پرداخت.^۱

نکته سوم هم آن است که در این قرارداد، علقه مالک اولیه یا همان بایع در بیع شرط ملحوظ داشته می‌شده است. از همین رو، میرزای قمی از این سخن به میان می‌آورد که «دور نیست در مسئله بیع شرط بگوییم که به سبب خیار هنوز علاقه مالکیت او [فروشنده] باقی است و از این جهت جایز نمی‌دانیم از برای مشتری بیع آن را مادامی که خیار منقضی نشده است» (ج ۳، ص ۳۸). وی از همین رو، بدین نیز تصریح می‌کند که «تصرفات مشتری که منافی خیار بایع باشد صورتی ندارد و جایز نیست» (ج ۲، ص ۳۱)، چونان که در جایی دیگر، بیع مبیع به بیع شرط را از سوی مشتری به فردی ثالث و بدون اجازه بایع اول باطل می‌داند (ج ۳، ص ۴۱).

در روزگار معاصر نیز همین سنت مورد پذیرش فقیهان بزرگوار قرار گرفته است، چونان که برای نمونه آیت‌الله خوئی پس از تعریف بیع خیار می‌گوید: «خارجاً این نوع داد و ستد میان مردم متعارف شده است، از آن روی که مردم از سویی به اموال خود علاقه دارند و از سویی نیازمند بیع هستند و از این قرارداد جمع میان حقین کرده است» (بنگرید به: *مصباح الفقاهة*، ۲۵۶/۴). در *مستند تحریر الوسیله* (۱۳۳/۲) نیز پس از جواز خیار شرط آمده است: «آنچه میان مردم در بیع خیار متعارف شده اشتراط رد مثل است؛ زیرا نیاز مردم به نقدینگی بیع به اقل از قیمت را ایجاب می‌کند، چنان که فرار از ربای قرضی نیز مردم را بدان می‌کشاند».

۱. برای نمونه در مسئله ۱۵۰ (ج ۲، ص ۲۳۶) مستفتی از این یاد می‌کند که «متعارف در این بلاد این است که ملکی را بیع شرط می‌کنند و بعد از آن بیع اجاره می‌کنند». در پاسخ مسئله ۱۱۶ (ج ۲، ص ۱۷۵) نیز میرزای قمی صریحاً بیان می‌دارد که «اجاره دادن مشتری ملک مبیع به بیع خیار را به بایع در زمان شرط خیار خصوصاً در وقتی که خیار در آخر مدت باشد جایز است». همچنین بنگرید به توضیح محقق *جامع الشتات* در ج ۲، ص ۱۷۵.

موضع قانون مدنی نسبت به مسئله بیع شرط

قانون مدنی نیز نکات پیش گفته درباره بیع شرط به ویژه آنچه از دیدگاه میرزای قمی نقل شد را مورد توجه قرار داده، و بر اصل صحت صحه گذاشته و هم فروع مربوط به حفظ علقه مالک نخست را نیز ملحوظ داشته است. در قانون مدنی، فصلی از مباحث بیع به بیع شرط اختصاص یافته و در آن به آثار و احکام بیع خیار یا همان بیع شرط مطابق مشهور فقه امامیه پرداخته شده است.

این قانون در ماده ۴۵۸ مقرر می دارد که در عقد بیع متعاملین می توانند شرط نمایند که هر گاه با بیع در مدت معینی تمام مثل ثمن را به مشتری رد کند خیار فسخ معامله را نسبت به تمام مبیع داشته باشد. به موجب این قانون (ماده ۴۵۹) در بیع شرط به مجرد عقد، مبیع ملک مشتری می شود، با قید خیار برای بایع. بنابراین، اگر بایع به شرطی که بین او و مشتری برای استرداد مبیع مقرر شده است عمل نماید بیع قطعی شده و مشتری مالک قطعی مبیع می گردد و اگر بالعکس بایع به شرایط مزبور عمل نماید و مبیع را استرداد کند از حین فسخ، مال بایع خواهد شد.

قانون مدنی به این نکته نیز توجه دارد که در این عقد متعاملین به استرداد نظر بیشتری دارند تا به قطعیت بیع. لذا به هدف رعایت حق فروشنده چنین مقرر داشته است که «در بیع شرط، مشتری نمی تواند در مبیع تصرفی که منافی خیار باشد از قبیل فعل و انفعال و غیره بنماید» (ماده ۴۶۰). جالب آن است که این قانون به هدف یادشده بدین سان تصریح می کند که «اگر مشتری در زمان خیار از اخذ ثمن امتناع کند با بیع می تواند با تسلیم ثمن به حاکم یا قائم مقام قانونی او معامله را فسخ کند» (ماده ۴۶۱).

ظاهراً قانون مدنی به این نکته نیز التفات دارد که گاه ممکن است مبیع به خود بایع اجاره داده شود. از همین رو، این قانون - همانند آنچه در بیان دیدگاه میرزای قمی گذشت - مقرر می دارد که «در بیع شرط مشتری می تواند مبیع را برای مدتی که با بیع حق خیار ندارد اجاره دهد و اگر اجاره منافی با حق خیار بایع باشد به وسیله جعل

خیار یا نحو حق بایع را محفوظ دارد و الا اجاره تا حدی که منافی حق بایع باشد باطل خواهد بود» (ماده ۵۰۰).

این نیز ناگفته نماند که قانون مدنی به یکی از دشواریهای رویاروی بیع شرط نیز بی توجه نمانده و از این سخن به میان آورده است که «اگر از بیع شرط معلوم شود که قصد بایع حقیقت بیع نبوده است احکام بیع در آن مجری نخواهد بود» (ماده ۴۶۳). از دیدگاه نگارنده، مسئله صوری بودن یا صوری نبودن بیع شرط خود مبحثی نیازمند یک جستار مستقل است و در این مقام همین بسنده می‌کند که طرفین، معامله را قصد کنند، هر چند انگیزه اصلی این بیع چیزی دیگر باشد.

با عنایت به همین نکته است که آنچه امروزه در بیع شرط به استناد نیاز مردم به نقدینگی و نیاز به تخلص از ربا انجام می‌پذیرد جایز و صحیح دانسته شده است، و به همین ملاک نیز کسانی که تخلص از ربا را جایز می‌شمرند قصد واقعی خرید و فروش را در بیع خیار کافی دانسته‌اند، هر چند این داد و ستد به انگیزه حلال شدن استرباح باشد (بنگرید به: عاصمی، ۲۱۲/۲۷).

جمع‌بندی

این گواها و نیز تاملی در متون می‌تواند ما را بدین جمع‌بندی رهنمون کند که بگوئیم شیوه کنونی رهن املاک و مستغلات به روش بیع خیار یا رهن معاد و یا بیع معاد- که در جامعه تا حدی رواج دارد- راهی مشروع برای استرباح از وجوه نقد، و نیز تحصیل وجوه نقد از طریق این معامله است؛ هر چند این معامله با نظریه واقع‌نه یک بیع کامل است، نه یک رهن کامل و نه یک اجاره. از این رو، وضعیت‌حاضر در برخورد با این مسئله به همان چیزی نزدیک است که در منابع متأخر حنفی و دیگر مذاهب اهل سنت نیز بدان رسیده‌اند، و آن این است که بر خلاف آنچه صحیح شمرده‌اند، متقدمانشان نظر به عدم صحت بیع وفاء می‌گفتند، متأخران، آن را

صحیح شمرده‌اند، با این قید که عقدی است جدید که نه یک بیع از همه نظر صحیح، نه یک بیع از همه نظر باطل و نه یک رهن کامل است، بلکه به هر یک از این عقود شباهتهایی دارد و از این رو از احکامی از هر یک از این عقود برخوردار است: از احکام بیع صحیح در آن، این است که مشتری حق دارد بدون کسب اجازه جدید از فروشنده از مبیع انتقاع برد. از احکام بیع فاسد در آن، این است که از هر سوی یک از طرفین جایز است و از صفت لزوم برخوردار نیست؛ از احکام رهن در آن، این است که جایز نیست خریدار مبیع را به کسی دیگر بفروشد، چرا که در برابر فروشنده به این شرط متعهد شده است که هرگاه ثمن را بازپس دهد مبیع نیز بازپس گردانده شود. البته، این دیدگاه متأخران حنفی مذهب است^۱. ورنه در مذهب شیعه آنچه از آن با عنوان بیع خیار یاد شده بیعی است با تمام مشخصات و لوازم یک بیع صحیح؛ هر چند در انگیزه و خوه تعامل مردم با آن بیع صحیح متفاوت می‌یابد. معمولاً در این بیع فروشنده به هدف دست یافتن به نقدینگی مورد نیاز خود مبیع را در اختیار خریدار می‌گذارد و خریدار نیز بی آنکه گرفتار ربای حرام شود به انگیزه دست یافتنی به معادلی برای ربح سرمایه خود عین را در اختیار می‌گیرد و منافع آن را استیفا می‌کند. این کار در حالی انجام می‌گیرد که وی به بازگشت قطعی همه سرمایه خود اطمینان دارد و می‌داند که اگر آن سرمایه برنگردد عین که به مراتب ارزشمندتر از سرمایه اوست در اختیارش خواهد ماند. این خود انگیزه به سرمایه‌گذاری را نیز تقویت می‌کند. البته از آن سوی - همان گونه که سیاق روایت موثقه اسحاق بن عمارت نشان می‌داد-

۱. بنگرید به: حاشیه رد المحتار، ۴۰۹/۵. ابن عابدین در توضیح این عبارت الدر المختار که گفته است «وقبل بیع یغید الانتفاع به» می‌گوید: این سخن یکی از این دو احتمال را در بر می‌گیرد: نخست آنکه این بیعی صحیح است که برخی از احکام بیع چون حلیت انتقاع به عین را نتیجه می‌دهد، با این تفاوت که خریدار حق ندارد مبیع را به کسی دیگر بفروشد؛ دوم آنکه... این عقد در برخی از احکام عقد باطل است تا در نتیجه هر یک از طرفها حق فسخ داشته باشند و در برخی از احکام چون حلیت سکونت در ملک در ملک یا استیفاء منافع مبیع عقد صحیح است، و در برخی از احکام نیز رهن است تا در نتیجه خریدار حق نداشته باشد مبیع را به مالک دیگر بفروشد و یا نزد کسی دیگر رهن گذارد. بنا بر این، عقد حاضر به زرافه می‌ماند که صفات شتر، گاو و پلنگ را یکجا دارد و چون مردم بدان نیاز دارند جایز دانسته شده است.

در فروش احتیاط می‌ورزد و با خریداری به داد و ستد دست می‌زند که در موعد مقرر و در جریان رد و استرداد ثمن و مثنی با مشکلی رویاروی نشود. شاید این راه، هم جامعه را در موارد رهن کامل خانه و امثال آن از عقود صوری قرض الحسنه و اجاره توأم بی‌نیاز کند و هم این امکان را به بانکها بدهد که در چهارچوب این قرارداد که تضمین بیشتری نیز برای وام گیرنده دارد به اعطای وام و سپس اجاره دادن مسکن به اجاره عرفی اقدام کنند.

اعتقاد به این امر در شرایطی است که فقه امامیه اصولاً تن دادن به عقود ماهیتاً جدید را، خواه با نام جدید و خواه در قالب نامهای شناخته شده، برمی‌تابد و به ویژه در شرایطی که مصلحت مردم در آن باشد این عقود جدید راتجویز می‌کند. تجویز عقود چون اسمقناع در گذشته، و عقودی چون بیمه در روزگار حاضر که اساساً خلاف قواعد عام بوده، خود گواهی بر این حقیقت است.

منابع

- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین مشهور به صدوق (د. ۳۸۱ق.). *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح و پاورقی علی اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه، بی تا.
- ابن حبان، محمد بن حبان، *صحیح ابن حبان*، تحقیق انووط، شعیب، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۴ق. / ۱۹۹۳م.
- ابن حنبل، ابوعبدالله احمد بن محمد شیبانی (۱۶۴ - ۲۴۱ق.). *المسند*؛ مصر: موسسه قرطبه، [بی تا].
- ابن زهره حلبی، حمزة بن علی (۵۱۱ - ۵۸۵ق.). *غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع*، به تحقیق ابراهیم بهادری، قم: موسسه الامام الصادق(ع)، ۱۴۱۷ق.
- ابن عابدین، محمد امین افندی (۱۱۹۸-۱۲۵۲ق.). *حاشیة رد المحتار علی الدر*

- المختار؛ شرح تنوير الابصار؛ حاشية ابن عابدين. چاپ دوم، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ق. / ١٩٩٥م.
- ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد (٢٠٩ - ٢٧٣ هـ. ق.). سنن ابن ماجه، تحقيق محمد فواد عبدالباقى، بيروت: دارالفكر، بى تا.
- ابوجيب، سعدى. القاموس الفقهي، دمشق؛ دارالفكر، ١٤٠٨ق. / ١٩٨٨ م. ط ٢.
- ابوداود، سليمان بن اشعث سجستاني ازدي (٢٠٢ - ٢٧٥ق.). السنن؛ تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، [بى جا:] دارالفكر، [بى تا].
- اصفهانى، محمدحسين (١٣٦١ ق.)؛ حاشية المكاسب، به تحقيق عباس محمدآل سباع، ١٤١٨ ق.
- انصارى، مرتضى بن محمدامين (١٢١٤ - ١٢٨١ق.). كتاب المكاسب، تحقيق: لجنة تحقيق تراث الشيخ الاعظم، قم: مجمع الفكر الاسلامى، ١٤٢٠ ق. / ١٣٧٨ ش.
- باقلانى، ابوبكر محمد بن طيب (د. ٤٠٣ق.). التمهيد فى الرد على الملحدة المظلة و الرافضة والخوارج والمعتزلة، تحقيق و مقدمه محمود محمد خضيرى و محمد عبدالهادى ابوريد، قاهرة: دارالفكر العربى، تاريخ مقدمه ١٣٦٦ق. / ١٩٤٧م.
- بخارى، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل (١٩٤ - ٢٥٦ق.). صحيح البخارى؛ تحقيق مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير؛ اليمامة، ١٤٠٧ق. / ١٩٨٧م.
- بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين بن على (٣٨٤ - ٤٥٨ ق.). السنن الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، مكة المكرمة: مكتبة دارالباز، ١٤١٤ق. / ١٩٩٤م.
- ترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى سلمى (٢٠٩ - ٢٧٩ق.). السنن، تحقيق احمد محمد شاکر و ديگران، بيروت: داراحياء التراث العربى.
- حاكم نيشابورى، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (٣٢١ - ٤٠٥ق.). المستدرک على الصحيحين، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالکتب العلميه، ١٤١١ق. / ١٩٩٠م.
- خرعاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشيعه، به تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم:

- موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق. / ۱۳۷۲.
- حائری، مرتضی (د. ۱۴۰۶ق.)؛ **کتاب الخمس**، تحقیق محمد حسین امراللهی، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
- حصفکی، محمد علاء الدین، **الدر المختار فی شرح تنویر الابصار**، چاپ شده همراه با شرح تنویر الابصار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق. / ۱۹۹۵م.
- حطاب رعینی، محمد بن محمد بن عبدالرحمن مغربی (۹۵۴ق.)، **مواهب الجلیل** **لشرح مختصر خلیل**، به تحقیق زکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق. / ۱۹۹۵م.
- حلی، ابن ادریس (د. ۵۹۸ ه. ق.). **السرائر**، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
- خمینی، روح الله (امام) (د. ۱۳۶۸). **کتاب البیع**. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۳.
- خوئی، ابوالقاسم (۱۲۷۸ - ۱۳۷۱). **کتاب الاجارة**، قم: منشورات مدرسه دارالعلم، ۱۳۶۵.
- _____، **مستند العروة الوثقی؛ کتاب الخمس**، به قلم مرتضی بروجردی، قم: لطفی، ۱۴۰۷ق.
- _____ . **مصباح الفقاهة**، به تقرير محمدعلی توحیدی، قم: مطبعة سيد الشهداء، افست از روی چاپ نجف: المطبعة الحيدرية، ۱۳۷۴ق. / ۱۹۵۴م.
- دارقطنی، علی بن عمر (۳۰۶ - ۳۸۵ق.). **سنن الدارقطنی**، تحقیق سیدعبدالله هاشم یمانی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۶ق. / ۱۹۶۶م.
- روحانی، محمد صادق حسینی (۱۲۹۸-۱۳۷۶)؛ **فقه الصادق**، قم: موسسه دارالکتاب، ۱۴۱۲ق.
- _____؛ **المرتقی الی الفقه الارقی**، تقریرات به قلم عبدالصاحب حکیم، تهران: دارالجلی، ۱۴۱۲ق. / ۱۳۷۸.

- سبحانی، محمدحسین، *نخبة الازهار فی احکام الخیار*، قم: المطبعة العلمیه، ١٣٩٨ ق.
- سید سابق، *فقه السنه*، بیروت: دارالکتب العربی.
- شریف مرتضی (٤٣٦ ق.). *المسائل الناصریات*، تهران: رابطه الثقافة والعلاقات الاسلامیة، ١٤١٧ق. / ١٩٩٧م.
- طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب (٢٦٠ - ٣٦٠ ق.). *المعجم الكبير*، تحقیق حمدی بن عبدالمجید سلفی، موصل: مكتبة العلوم والحکم، ١٤٠٤ق. / ١٩٨٣م.
- طحاوی، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة (٢٢٩ - ٣٢١ ق.). *شرح معانی الآثار*، با مقدمه و تحقیق محمد سید جادالحق، قاهره: مطبعة الانوار المحمدیه، چاپ جلد اول، ١٣٨٧ق.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (٣٨٥-٤٦٠ ق.). *الخلافا*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٧ق.
- _____، *المبسوط فی فقه الامامیه*، به تصحیح محمدتقی کشفی، قم: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ١٣٨٧ق.
- _____، *تهذیب الأحکام*، به تصحیح محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیة، ١٣٦٥.
- عاصمی، موسی مفیدالدین، *صراط النجاة*، دفتر نشر برگزیده، ١٤١٦ ق.
- علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف (٦٣٨ - ٧٣٦)؛ *تذکرة الفقهاء*، قم: المكتبة الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
- _____، *مختلف الشیعة*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقلم الشرفه، ١٤١٢ق. ط ١.
- قانون مدنی با آخرین اصلاحیه ها و الحاقات*؛ مجموعه قوانین ١٣٧٦، تدوین جهانگیری، منصور، تهران: نشر دیدار، ١٣٧٦.
- قلعه جی، محمد رواس / قنبری، حامد صادق. *معجم لفة الفقهاء*، بیروت: دارالنفائس،

۱۴۰۸ق. / ۱۹۸۸م.

قمی سبزواری، علی بن محمد بن محمد (سده هفتم قمری). *جامع الخلاف والوفاق* به تحقیق حسین حسن بیرجندی، قم: انتشارات زمینه‌سازان ظهور امام عصر (عج)، ۱۳۷۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۳۲۸ ق.). *الکافی*، به تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.

مجلسی، محمد باقر (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ه.ق.). *بحار الانوار*، چاپ دوم، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق. / ۱۹۸۳م.

محقق اردبیلی، احمد (و ۹۹۳ ق.). *مجمع الفائدة والبرهان*، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۴۰۳ ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن (۶۰۲ - ۶۷۶ ق.). *الرسائل التسع*، به تحقیق رضا استادی، قم: مکتبه آية الله العظمی المرعشی، ۱۴۱۳ ق. / ۱۳۷۱.

مرغینانی، علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل (د. ۵۹۳ق.). *بداية المبتدی*، به تحقیق حامد ابراهیم کرسون و محمد عبدالوهاب بحیری، قاهره: مطبعة محمد علی صبیح، ۱۳۵۵ق.

مسلم بن حجاج، ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶ - ۲۶۱ق.). *صحیح مسلم*، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.

مناوی، محمد عبدالرؤف (۹۵۲ - ۱۰۳۱ ه.ق.). *فیض القدير*، مصر: المکتبه التجاریة الكبرى، ۱۳۵۶ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۱۵۱-۱۲۳۱ق.)؛ *جامع الشتات*، به تصحیح و اهتمام مرتضی رضوی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۱.

یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۲۷۴-۱۳۳۷ق.)؛ *العروة الوثقی*، مع تعلیقات عدة من الفقهاء العظام، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.

